Journal of Comparative Literature
Vol. 2, No. 1, Autumn & Winter 2016

دوفصلنامهٔ ادب‌نامهٔ تطبیقی
سال دوم، شمارهٔ اول، پاییز و زمستان ۱۳۹٤

بررسی حکمت‌های اخلاقی در تاریخ بیهقی و تطبیق آن با ضرب‌المثل‌های پارسی و عربی

لیلا جمشیدی[۱] **علی چوبینه**[۲]
تاریخ دریافت: ۹۳/۰٤/۲٦ **تاریخ پذیرش: ۹٤/۰٦/۰۷**

A Reviewing moral philosophy of Beyhaqi‘s history and adaptation with Arabic and Persian proverbs

L. Jamshidi[1] **A. CHobineh**[2]

چکیده

در میان منابع تاریخی نباید از ارزش آثاری غافل شد که در عین گزارش وقایع تاریخی به تأملات خردمندانه و عبرت‌اندوزی‌هایی آراسته‌اند که تأثیر مثبت آن بر زندگی انسان و اصلاح شخصیت افراد انکارناشدنی است. تاریخ بیهقی از ارزنده‌ترینِ این آثار است که اندوختهٔ بزرگی از امثال و حکم دارد و نویسندهٔ آن کوشیده است با بهره‌گیری از حکمت‌ها در پایان رویدادها و حوادث تاریخی، اثر خویش را وسیله‌ای برای روشنگری انسان‌ها قرار دهد. بسامد بالای واژگان عربی در پند و اندرزها از مهم‌ترین ویژگی‌های قابل بررسی در تاریخ بیهقی است که می‌توان آن را نتیجهٔ نظر داشتن نویسنده به حکمت‌ها و ضرب‌المثل‌های عربی دانست. در این مقاله به روش توصیفی ـ تحلیلی، پس از بررسی هدف بیهقی از آوردن حکمت‌های اخلاقی و تحلیل آن‌ها و دسته‌بندیشان به دعوت به فضایل و دوری از رذایل، این حکمت‌ها را با ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی تطبیق داده‌ایم تا از یک سو تسلط بیهقی بر زبان پارسی و آگاهی کم نظیر وی از زبان عربی را بنمایانیم و از سوی دیگر تلاش او را برای به خدمت گرفتن ادب خویش در جهت رشد شخصیتی انسان‌ها و سوق دادن آن‌ها به سوی کمال‌طلبی ارج نهاده و تحلیل کنیم. باشد که از رهاورد آن بر ارزش اخلاقی ـ ادبی یکی از گرانسنگ‌ترین شاهکارهای میراث ادب پارسی صحه گذاشته و راه را برای پژوهش‌های بعدی در این زمینه هموار سازیم.

واژگان کلیدی: نثر تاریخی، بیهقی، پند و اندرز، حکمت اخلاقی، ضرب‌المثل.

Abstract:

In the middle of the historic resource shouldn’t forget importance of literaries that in addition to have report of historic events did intellectual thoughts that its possitive effect on human life and correction of people‘s personality is undeniable. Beyhaqi‘s history is one of the dearest literaries that have big sowing form Amsal va Hekam and it‘s writer tried to put his literary for humans illumination with exploitation from wisdoms in the end of the historic events.

In Beyhaqi‘s history high frequency of Arabic words in advices is one of the most important investigatable characteristic that it is the result of writer attention to Arabic advices and proverb. After investigation Beyhaqi ‘s purpose for bring moral philosophy and their analysis and classification this essay has a descriptive analytie procedure that it tried to adapt these philosophies with Arabic and Persian proverbs because it wanted to evoke Beyhaqi‘s domination On Persian and Arabic language. in addition his try for employ his polite for humans personality growth and lead them to idealism .

In order for this direction to be leveled for the neat research ،in the hope of signing his result for literary- moral value in this area.

Key words: historic prose Beyhaqi advice moral philosophy

۱. استادیار گروه عربی دانشگاه پیام نور (نویسندهٔ مسئول)
Ljamshidi53@gmail.com
۲. مدرس مدعو دانشگاه پیام‌نور.

1. Assistant professor in Arabic Language and Literature Payame_Noor UN
2. M.A Arabic language and literature in Payame_Noor UN

مقدمه

در میان منابع تاریخی نباید از ارزش کتاب‌هایی که در عین گزارش وقایع تاریخی به تأملات خردمندانه و عبرت‌اندوزی‌های بشری آراسته‌اند غافل شد؛ آثاری چون شاهنامهٔ فردوسی به نظم که شاعر با تکیه بر منابع دقیق و نگرشی خردورزانه، اسطوره و افسانه و تاریخ ایران را در راستای شناخت و عبرت‌اندوزی به خدمت گرفته است. تاریخ بیهقی نیز از ارزنده‌ترین آثار در میان متون نثری تاریخی است که نویسندهٔ آن کوشیده است رویدادها و حوادث تاریخی را وسیله‌ای برای روشنگری انسان‌ها قرار دهد. اثر گرانسنگی که گذشته از روایت تاریخی، از نظر زبان و سبک نگارش، آن را «نمونهٔ کامل بلاغت زبان فارسی به شمار آورده‌اند و در توجیه چگونگی شکل‌گیری بلاغت در نثر بیهقی فراوان سخن گفته‌اند. گاه آن را محصول سبک زبانی بیهقی دانسته‌اند؛ سبکی که در آن واژه‌های مناسب به مقتضای کلام گزینش می‌شوند، واژه‌های عربی و فارسی به صورت معتدل در هم می‌آمیزند و افعال، کاربرد متنوعی می‌یابند» (رضی، ۱۳۸۳: ۱).

آنچه در نثر بیهقی شایان توجه است بهره‌گیری وی از پند و اندرز و حکمت‌های اخلاقی بوده که به شکلی هنرمندانه آن‌ها را به کار گرفته است. استفاده از واژگان عربی در پند و اندرزها بیش از آنچه در عصر بیهقی رایج بوده باشد از مهم‌ترین ویژگی‌های قابل بررسی در تاریخ بیهقی است که می‌توان آن را نتیجهٔ نظر داشتن نویسنده به ضرب‌المثل‌های عربی دانست؛ به‌ویژه که در برخی موارد عینًا خود ضرب‌المثل عربی را آورده است.

در بررسی پند و اندرزهای تاریخ بیهقی این سؤالات تأمل‌کردنی است:

ـ آیا بیهقی در یک سند تاریخی، با هدف خاصی از پند و اندرز بهره گرفته است؟

ـ تأثیرپذیری بیهقی از زبان عربی به‌ویژه ضرب‌المثل‌ها و حکمت‌های عربی تا چه میزان بوده و آیا این تأثیرپذیری به اقتضای عصر وی بوده یا در علاقه و تسلط وی بر ادبیات عرب ریشه داشته؟

ـ حکمت‌های اخلاقی تاریخ بیهقی چه موضوعاتی را در بر می‌گیرد و آیا می‌توان متناسب با آن‌ها ضرب‌المثل‌هایی را در فارسی و عربی ذکر کرد؟

در راستای پاسخگویی به این سؤالات برآنیم در این مقاله با روش توصیفی ـ تحلیلی، هدف بیهقی را از آوردن حکمت‌های اخلاقی و پند و اندرز آن‌هم در بسامدی بالا در کتاب *تاریخ بیهقی* به‌عنوان یک سند بسیار معتبر تاریخی بررسی نماییم و با تطبیق حکمت‌های وی با ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی تسلط او را بر زبان پارسی و تأثیرپذیری سبک وی از زبان عربی را با تکیه بر سبک بینابین عصرش تحلیل کنیم و از رهاورد آن بر ارزش اخلاقی ـ ادبی یکی از گرانسنگ‌ترین شاهکارهای میراث ادب پارسی صحه بگذاریم.

زندگی بیهقی

بیهقی در سال ۳۸۵ ق. در حارث‌آباد بیهق دیده به جهان گشود. او از خانواده‌ای اصیل و نژاده بود و پدرش حسین از خواجگان عصر به شمار می‌آمد و با بزرگان نشست و برخاست داشت.

«از آغاز زندگانیِ بیهقی آگاهی چندانی نداریم. پژوهشگران می‌گویند در نیشابور به دانش‌آموزی پرداخت و چون به روزگار نوجوانی رسید در دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی که ادیب بزرگی چون بونصر مشکان ریاست آن را بر عهده داشت با سمت شاگردی به دبیری پرداخت. بونصر مشکان استاد بیهقی به شاگرد شایستهٔ خود به دیدهٔ عنایت نگریست و بیهقی در پرتو تهذیب و تربیت نوزده سالهٔ استاد، آداب نویسندگی را به کمال آموخت و سرآمد همهٔ دبیران دیوان رسالت شد و تا آنجا پیش رفت که نامه‌های حضرت خلافت و خانان ترکستان و ملوک اطراف را از روی نسخت یا پیش‌نویس بونصر، تحریر و بیاض و به عبارت دیگر پاکنویس می‌کرد» (خطیب‌رهبر،۱۲:۱۳۸۳).

«بیهقی در دیوان رسالت غزنوی چندان امانت و درستی و شایستگی نشان داد که «خزانهٔ حجت» که به تعبیر استاد دکتر فیاض «ظاهرًا جایی بود که اسناد مهم و ضبط‌کردنی را در آنجا می‌گذاشته‌اند» به وی سپرده شده بود» (همانجا).

بیهقی تدوین و نگارش تاریخ را به سال ٤٤۸ ق. در

شصت و سه سالگی آغاز کرد و در فرصت بیست و دو سالهٔ آخر زندگی این کار سترگ را که حاصل عمر اوست به پایان رساند و سرانجام در صفر سال ٤٧٠ روی در نقاب خاک کشید و پس از *شاهنامه* یکی از جاودانه‌ترین شاهکارهای ادبی را به یادگار نهاد.

عصر بیهقی

در پی انقراض دولت سامانیان، نفوذ و ترکتازی دو دولت غیر ایرانی غزنویان و خانیهٔ ماوراءالنهر در توران و خراسان افزایش یافت و شدت گرفت و ارتباط خراسان با بغداد و به تبع آن نفوذ زبان تازی در ادبیات پارسی گسترش یافت؛ چه آنکه در آن عهد «هر یک از پادشاهان ترک به سبب رقابت با یکدیگر دست به ذیل ولای خلیفه می‌زدند و با پوزش و پیشکش و رسل و رسایل، نظر لطف و رضای خلیفه را به سوی خود و خانوادهٔ پادشاهی تازهٔ خویش معطوف می‌داشتند. این روابط طبعًا موجب توجه زیادتری به ادبیات تازی شد؛ دیوان رسائل محمود که در بادی امر به دست ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی به پارسی می‌گشت در این اوقات به دست احمد بن حسن، به تازی برگشت و ادبای تازی‌دان در دیوان و حوزهٔ وزارت تقرب یافتند و از همه بالاتر طول زمان و طی شدن نصف قرن، خود موجب آن آمد که اثر تازی در پارسی نمایان‌تر و آشکارتر گردد» (بهار، ١٣٨٤: ٦٤/٢).

پسران محمود غزنوی، محمد و مسعود به تصریح بیهقی با ادبیات عربی آشنا بوده و نزد ادیبان، معلقات سبع(۱) می‌خواندند. بیهقی داستانی آورده که گویای آن است که پادشاه جوان، مسعود غزنوی به تقلید از خلفا و امرای عرب در مجلس بزم به شنودن قول‌ها و اصوات تازی رغبت داشته است، و در این باره چنین می‌گوید:

«هم از استادم عبدالرحمان قوال شنودم که گفت با چندین اصوات نادره که من یاد دارم امیر محمد این صوت بسیار از من خواستی چنانکه کم مجلس بودی که من این نخواندمی و الابیات:

وَ لیسَ غَدرکُم بدعٌ و لاعجبٌ
لکن وَفائکُم مِن اَعجَب البِدَع
مَا الشّانُ فی غَدرِکم الشّانُ فی طمعی
وَ باعتدادی بقول الزّورِ و الخَدعِ(۲)»

(بیهقی، ١٣٨٣: ٦٢/١ ـ٦٣)

همیشه و در هر عصری فتوحات پادشاهان، روابط و اختلاط مردم دو سرزمین یا دو قوم را در پی داشته است و به دنبال آن در زمینه‌های مختلف فرهنگی و قومی و زبانی و... از همدیگر اثراتی می‌پذیرفته‌اند و این‌چنین در این دوره پس از فتوحات محمود و مسعود در عراق و تسلط کامل بر آن سرزمین و همچنین نفوذ وزیران و امیران عجمی و اختلاط و آمیختگی مردم خراسان و عراق و تأثیرپذیری آن‌ها از یکدیگر در زمینه‌های فرهنگ و هنر و... باعث شد به‌تدریج و کم‌کم، در نظم و نثر دری که زبان آن روز مردم خراسان و ماوراءالنهر بود تغییراتی به وجود آید و در نتیجه از زبان عربی تأثیر بپذیرند که نمونهٔ آغازین آن تاریخ بیهقی است.

تاریخ بیهقی

تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی تصنیفی گرانسنگ در شش مجلد و بخشی از کتاب بزرگ تاریخ ناصری یا تاریخ آل سبکتگین است که به قول نویسندهٔ تاریخ بیهق به سی مجلد می‌رسید. مورخ، در این کتاب بزرگ که جامع التواریخ نیز خوانده شده است تاریخ ناصری را از آغاز ایام سبکتگین تا اول روزگار سلطان ابراهیم به نگارش درآورده است.

«تاریخ بیهقی یکی از امهات کتب تاریخ و ادب فارسی است که اهمیت او نه‌تنها مربوط به حوادث تاریخی و سیاسی دورهٔ غزنوی می‌باشد بلکه شامل رسوم و آداب و اطلاعات گران‌قیمتی مربوط به شاعران و نویسندگان و حتی شامل وقایع و حوادثی است که مربوط به دورهٔ غزنویان نیست» (صفا، ١٣٨٢: ٣٣٧)؛ اثر ارزشمندی که می‌توان آن را آیینهٔ عصر غزنوی و تصویرگر اجتماع آن روزگار دانست؛ چه آنکه نویسندهٔ آن با باریک‌بینی و ژرف‌نگری، بیشتر جلوه‌های اجتماعی را به خامهٔ توانای خود بر دفتر ایام نقش بسته است به گونه‌ای که «کمتر پدیدهٔ مهمی از زندگی مردم آن روزگار را می‌توان یافت که از دیدهٔ تیزبین مورخ پنهان مانده باشد» (خطیب رهبر، ١٣٨٣: ٢٤).

نثر تاریخ بیهقی

نثر تاریخ بیهقی نثری بینابین است؛ یعنی هم «صلابت و استواری و پارسی‌مداری عهد سامانی و غزنوی را دارد و هم مختصاتی از نثر در حال نضج فنی در آن است» (شمیسا، ۱۳۸۷: ٤۸). از مهم‌ترین ویژگی‌های نثر فنی می‌توان به آمیختگی نظم و نثر ـ که در عهد قبل مرسوم نبود ـ بهره‌گیری از آیات و احادیث و استفاده از شعر و ضرب‌المثل‌های عربی اشاره کرد؛ ویژگی‌هایی که موجب شده است که خواندن و درک مفهوم آثاری با این سبک ادبی چندان سهل و آسان نباشد.

«در نثر قدیم ذکر مطالب خارجی از قبیل استشهاد از نظم فارسی و تازی و استدلال به آیات و تمثیل، بسیار نادر و کمیاب است چنانکه در تمام دورهٔ تاریخ بلعمی و ترجمهٔ تفسیر طبری یک شعر به‌عنوان شاهد ذکر نشده است و از همین قبیل است حدود العالم و الابنیه و تاریخ گردیزی و تاریخ سیستان که شاهد شعری نیاورده‌اند مگر شعرهایی که مربوط به تاریخ و جزو تاریخ است نه اینکه مؤلف از برای آرایش تاریخ شاهد آورده باشد مانند کلیله و دمنه و غیره. اما تاریخ بیهقی حکایات و تمثیل‌ها و اشعاری به مناسبت تاریخ و برای شاهد مدعا و افزونی پند و عبرت آورده است، و هرچند ایراد این قبیل حکایات و اشعار و امثال مانند کتب پس از آن از قبیل کلیله و دمنه، مقامات حمیدی و تاج المآثر به حد افراط نیست و در نحوهٔ استفاده از این شواهد تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود، اما به هر حال تقلیدی است از نثر فنی عرب که در قرن چهارم در بغداد رایج گردید و پس از قرنی به خراسان نیز سرایت کرد» (شمیسا، ۱۳۸۷:۵۰).

تاریخ بیهقی به نسبت دورهٔ قبل، از زبان عربی تأثیرات بیشتری پذیرفته است؛ تأثیراتی که برخی از آن‌ها بنا به مقتضیات عصر بیهقی بوده است و تغییراتی را به تقلید از نثر تازی در زبان درباری و اداری به وجود آورد؛ تغییراتی چون جمع‌های عربی (غربا، شرایط و ...)، مصادر عربی (بخل و کرم و ...)، کلمات منوَّن (مغافصةً، حقًا و ...) و استفاده از جملات عربی در سرفصل‌ها و آغاز و افتتاحیهٔ کلام.

همچنین بیهقی شکل جمله‌بندی را به طرز خاصی که مخصوص عرب است و در زبان پهلوی و نثر سامانی موجود نبوده و یا استعمال نشده به کار برده است؛ جمله‌هایی مانندِ

«در تاریخ‌ها دیده‌ام بسیار که پیش از من کرده‌اند پادشاهان گذشته را خدمتکاران ایشان» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۸۲).

از جمله تقلیدها از جمله‌بندی تازی، ذکر مفعول صریح قبل از فعل و فاعل است که در نثر بیهقی به‌وضوح قابل مشاهده است؛ همچون

«وجد مرا بدان وقت که آن پادشاه به غور رفت... امیر محمود فرمود...» (همان: ۱۱۰).

نیز مقدم آوردن فعل جمله بر فاعل و مفعول و آوردن فعل‌های ماضی و مضارع به صیغهٔ مجهول برای ایراد موازنه و سجع، مانند

«فصلی می‌خوانم از دنیای فریبنده به یک دست شکر پاشنده و به دست دیگر زیر کشنده» (همان: ۱٤۵).

همچنین استعمال مفعول مطلق به تقلید از ساختار جمله‌های عربی، مانند

«بفرمود تا وی را بزدند زدنی سخت» و «امیر بار داد باردادنی سخت باشکوه» (همانجا).

البته گذشته از تسلط بیهقی بر زبان عربی و توانایی وی در بهره‌گیری از ساختارهای دستوری زبان عربی و تلفیق آن با ساختارهای دستوری زبان فارسی، می‌توان بخشی از این تأثیرپذیری را به شرایط عصر وی نسبت داد که در آن نویسندگان به دو زبان فارسی و عربی مسلط بودند و به هر دو زبان مکاتبه و با دبیران عراق رقابت می‌کردند و بیهقی خود در این باره می‌گوید:

«و طرفه آن بود که از عراق گروهی را با خویشتن بیاورده بودند چون ابوالقاسم حریش و دیگران و ایشان را می‌خواستند که به روی استادم برکشند که ایشان فاضل‌ترند...» (همان: ٦۸).

نیز گفته است: «استادم بونصر یگانهٔ روزگار بود» (همان: ۷۵).

پند و اندرز و پیشینهٔ آن در ادبیات

لغت‌شناسان پند و اندرز را «صلاح‌گویی» (معین، ۱۳۸۸: ۲۸٦) معنی کرده‌اند.

پند و اندرز دادن بزرگان و حکیمان در نتیجهٔ تجربه است و ریشه در گذشته دارد، اما چون هدف از آن آگاه کردن و عبرت‌آموزی آیندگان است پس به آینده هم تعلق و هم توجه دارد.

نکته‌ای که از تعاریف یادشده استفاده می‌شود این است که پند و اندرز برای بیان مقاصد نیک و با انگیزهٔ «اصلاح و ساماندهی» به کار می‌رود و ناصح، شخصی خیرخواه است که خالصانه برای اصلاح امور تلاش می‌کند. پس می‌توان گفت پند و اندرز ارتباط مستقیمی با اصلاح انسان دارد و اثر آن بر زندگی و شخصیت افراد انکارناشدنی است. از این روست که خداوند می‌فرماید: وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (ذاریات/۵۵)؛ پند و اندرز بده که پند و اندرز برای مؤمنان سودمند است.

«شکی نیست که پند و اندرز قدمتی به وسعت زندگی انسان دارد، اما شاید بتوان وجود آن در آثار ادبی را به اندرزنامه‌هایی برگرداند که بخشی از بدیع‌ترین نمونه‌هاشان در شاهنامهٔ فردوسی در نقل بزم‌های انوشروان و بوذرجمهر آمده است و ریشهٔ آن‌ها هم به ادبیات پهلوی عهد ساسانیان می‌رسد و حاصل تجارب گذشته‌های دور و دراز تاریخ ایران است» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۲۱).

در حقیقت بسیاری از پند و اندرزهای تاریخ باستان ایران در همین حکمت‌های تجربی مجال انعکاس یافته است؛ پند و اندرزهایی که نویسندگان عرب از اوایل عهد عباسیان، امثال جاحظ و ابن قتیبه تا به امروز «قوم فرس» را به سبب بهره‌مندی از آن در خور ستایش یافته‌اند و غنای فرهنگی خویش را به آن نسبت داده‌اند.

پند و اندرز و شیوهٔ استفاده از آن در تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی اندوختهٔ بزرگی از امثال و حکم دارد که برخی از این مثل‌ها و حکمت‌ها به‌ندرت در دیگر کتاب‌ها دیده می‌شود؛ حکمت‌هایی که با شخصیت نویسنده رابطه‌ای مستقیم دارد و بیانگر گرایش وی به اندرز دادن به‌عنوان یک اقدام مسئولانه و واقف بودنش به اهمیت آن در فرهنگ اسلامی است؛ چه آنکه در روایات، شخص ناصح «محبوب‌ترین مؤمنان نزد خدا» (دیلمی، ۱۳۸۳: ۱۲) خوانده شده و در برخی روایات، ترک پند و اندرز را خیانت به شخصی دانسته‌اند که نیازمند نصیحت دیگران است. شخص ناصح به خاطر هر قدمی که برای خیرخواهی و نصیحت دیگران برمی‌دارد شایستگی پاداش الهی را دارد و در بعضی روایات برترین عمل توصیف شده است (کلینی، ۱۳٦۹: ۲۵۱/۳).

از نوشته‌های بیهقی پیداست که وی «مردی بسیار راستگو و حقیقت‌دوست و معتقد به دین و اصول اخلاقی بوده و به روش راست و درستِ بونصر سخت دلبستگی داشته است و از تندخویی و ناسازگاری‌های رئیس جدید طی نامه‌ای به امیر از دبیری استعفا خواست» (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۳: ١٤).

اعتقاد فلسفی وی دربارهٔ انسان از میان خطبه‌هایش آشکار است و آدمی را به شناختن ذرات خویش فرامی‌خواند و خود او همواره برای موفقیت خود در اتمام کتابش از خداوند یاری می‌جوید و توفیق می‌خواهد.

بیهقی برای آراستن کتاب تاریخ خویش و به هدف آگاه‌سازی و اندرز دادن به خوانندگان، هر جا که مناسب می‌دیده من باب تمثیل حکایتی از حکایات پیشینیان، مانند حکایات انوشیروان و بوذرجمهر، یا داستانی تاریخی مانند داستان فضل ربیع و مأمون ... ذکر می‌کند و در پایان، حکمتی یا ضرب‌المثلی را به‌عنوان پند و اندرز می‌آورد.

وی با خامهٔ سحرآفرین خویش در بسیاری از داستان‌های تاریخی، به دنیا فریفته‌شدگان و خودکامگان را به ریختن خون بیگناهان سرزنش می‌کند و از ستم راندن بازمی‌دارد و از کیفر روز رستاخیر می‌ترساند:

«و سخت عجیب است کار گروهی از فرزندان آدم علیه السلام که یکدیگر را برخیره می‌کشند و می‌خورند از بهر حطام عاریت را و آنگاه خود می‌گذارند و می‌روند تنها به زیر زمین با وبال بسیار و در این چه فایده است یا

کدام خردمند این اختیار کند؟ ...» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲٤٤).

دسته‌بندی پند و اندرزهای تاریخ بیهقی

کمال حقیقی از آن خداست که بی‌عیب است و منزه از هر عیب و کاستی؛ و بندگان، کامل و بی‌عیب نیستند و بزرگان از جمله بیهقی بر این امر صحه گذاشته و داد سخن بداده‌اند که «مرد بی‌عیب نباشد؛ الکمالُ لله عزوجل» (همان: ۲۰٦) و یا در مثل‌های پارسی آمده که «گل بی‌عیب خداست» (دهخدا، ۱۳۸٦: ۷۱۷) و نیز در عربی: «وَینک مهمک یخطئُ و یصیب» (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۲۲۳)، لیک این بدان معنا نیست که نباید انسان برای رسیدن به کمال تلاش کند. بلکه همواره تلاش بزرگان ادبیات را برای رساندن انسان به کمال از طریق ارائهٔ حکمت‌ها و پند و اندرزهای اخلاقی شاهد بوده‌ایم.

بیهقی نیز در راستای تحقق این هدف در تاریخ خود به مناسبت‌های مختلف، پندر و اندرز و ضرب‌المثل‌هایی به هر دو زبان آورده است که حاکی از تسلط و آگاهی کم نظیر وی به زبان فارسی و عربی و نیز توجه وی به رشد شخصیتی انسان‌هاست. شخصیتی که ابتدا در خانواده به‌عنوان اولین محیط تربیتی، رشد و پرورش می‌یابد و اصولی از طرز فکر، اعتقاد، احساس و رفتار را در آن می‌آموزد. محیطی که در ساختار شخصیتی افراد مهم‌ترین نقش را دارد تا بیانگر اصالت فرد باشد؛ چه آنکه «مراد از اصالت نیز همین برخورداری از اصول تربیت صحیح روحی، روانی و اخلاقی می‌باشد که ریشه در اصول و بنیان‌های صحیح و سالم خانواده دارد» (چوبینه، ۱۳۷۷: ۲٤٤). به همین دلیل بیهقی از افرادِ بااصالت و نیکوسرشت به‌خوبی یاد می‌کند:

«که هیچ مردم پاکیزه اصل حق نعمت مصطنع و منعم خویش را فراموش نکنند» (بیهقی، ۱۳۸۳:٦۹۰).

علاوه بر اصالت فرد، بیهقی در تاریخ ارزشمند خویش به اکتساب ویژگی‌های پسندیده و دوری از خصلت‌های ناپسند و اهمیت آن در رشد شخصیت انسان اشاره می‌کند که می‌توان آن‌ها را در دو عنوان عمدهٔ فضایل و رذایل دسته‌بندی کرد.

فضایل

فضیلت را می‌توان امری به حساب آورد که کمالی را بر کمالات انسان بیفزاید و او را در راستای رسیدن به کمالِ لایقِ وی یاری رساند؛ یعنی هر فعل و صفتی به هر اندازه که انسان را در رسیدن به کمال واقعی و نهایی یاری رسانَد یا زمینه را برای وصول به آن فراهم کند ارزش اخلاقی و فضیلتی دارد.

«آدمی را آنچه سباع و بهایم داده‌اند هست و زیادت از آن وی را کمالی داده‌اند و آن عقل است که بدان خدای بشناسد و حکمت و عجایب صنع وی بداند و بدان خویشتن را از دست شهوت و غضب برهاند» (غزالی، ۱۳۷۱: ۱۵).

بیهقی نیز کمال انسان را امری واقعی و صفتی وجودی می‌داند؛ از این رو افعال و صفاتی را که بین آن‌ها و کمال نهایی انسان رابطهٔ علّی و معلولی وجود دارد دارای ارزش اخلاقی دانسته و در ردیف فضایل اخلاقی قرار داده است که در تاریخ وی می‌توان آن‌ها را در عنوان‌های زیر دسته‌بندی کرد.

۱. صبر و توکل

صبر را بازداشتن نفس از اظهار بی‌تابی و بی‌قراری دانسته‌اند (جوهری، ۱۳۹۹: ۲/ ۷۰٦، طریحی، ۱۳۷۵: ۲/ ۱۰۰٤). «هر گاه کسی خویشتن را از فعلی اختیاری بازدارد صبر کرده است. صبر: شکیبیدن. شکیبایی. شکیبایی کردن. پائیدن. نقیض جزع» است (لغتنامهٔ دهخدا، حرف «ص»). صبر یکی از راه‌های مقاومت انسان در شرایط دشوار است که در آیات و روایات اسلامی به آن تأکید و سفارش بسیار کرده و صابران را به اجر و پاداشی عظیم وعده داده‌اند، چنانکه در قرآن کریم آمده است: «**وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ**» **(سجده/۲۴)**؛ و قطعًا کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل کردند پاداش خواهیم داد».

توکل نیز واگذاشتن کارها به خدا و پناه بردن به اوست و نزد اهل حقیقت اعتماد کردن به آنچه از خداست و یأس از آنچه در دست انسان است (الخوری الشرتونی، ۱۹۹۲: ذیل توکل).

صبر و توکل از فضایلی است که بسیاری از شاعران و ادیبان و نیز بیهقی در تاریخش به آن پرداخته‌اند. به‌عنوان مثال در شرح ولیعهدی مسعود در مشافهۀ دوم از صبر و توکل امیر مسعود این‌چنین یاد می‌کند و ما را به آن فرامی‌خواند: «ما بر این همه صبر می‌کردیم که ایزد تعالی بندگان را که راست باشند و توکل بر وی کنند و دست به صبوری زنند ضایع ننماید» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۶۳) که می‌تواند یادآور این ضرب‌المثل فارسی باشد: «آن میوه که از صبر برآمد شکری بود» (دهخدا، ۱۳۸٦: ٦۸) و یا «گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی» و این ضرب‌المثل‌های عربی (۳): «**الصبر مفتاح الفرج**» (٤) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۱٦۳)، «إذا کان الصبر مُرًا فعاقبته حلوة» (۵)، «**من صبر ظفر**» (٦).

نیز بیهقی آورده است: «و ایزد عز ذکره را تقدیری است در این کارها که آدمی به سر آن نتواند شد و جز خاموشی و صبر روی نیست اما حق نعمت را آنچه می‌دانیم باز باید نمود، اگر شنوده آید و اگر نیاید» (ص۸۹۱) که یادآور این ضرب‌المثل فارسی است: «آنجا که بود شکستگی‌ها/ صبر است کلید بستگی‌ها» (دهخدا، ۱۳۸٦: ٤۷) و این ضرب‌المثل‌های عربی: «**الصبر حیلة من لا حیلة له**» (۷) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۱٦۳)، «**اصبر قلیلا فبعد العسر تیسیر**» (۸) و «کل أمر له وقت و تدبیر» (۹).

بیهقی در اکثر حکایت‌ها ما را به صبر وتوکل فرامی‌خواند و اعتقاد دارد برای حل مشکلات باید صبر کرد و برای راحتی و آسایش باید کارها را به خداوند جان‌آفرین تفویض نمود.

۲. امیدواری

امید، مهم‌ترین انگیزه برای ادامۀ حیات و زندگی است و نبود آن زندگی را به مخاطره می‌اندازد. از این رو در قرآن و روایات، بسیار بر آن تأکید شده، چنانکه در قرآن آمده است: «**لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللهِ**» (**زمر/۵۳**)؛ از رحمت خداوند نومید نشوید.

بیهقی نیز امید داشتن را از حسنات آدمی شمرده است و به هنگامی که دشمنان او از روی سوء قصد نوشته‌هایش را از بین برده بودند برای تسکین حال خود چنین می‌نویسد: «و نومید نیستم از فضل ایزد عز ذکره» (ص٤٤۵) که در ضرب‌المثل‌های فارسی آمده است: «در نومیدی بسی امید است» (خضرایی، ۱۳۸۲: ۱۱۲)؛ با نظر داشتن به این ضرب‌المثل عربی: «**الغمرات ثم ینجلین**» (۱۰) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۲۱۱).

بیهقی امیدواری را نعمتی الهی می‌داند که همانند خون برای ادامۀ حیات افراد بشر لازم است؛ چنانچه دین مبین اسلام فرد ناامید را معادل فرد بی‌ایمان دانسته است.

۳. قناعت

قناعت در لغت یعنی راضی بودن به آنچه قسمت و روزی انسان است (طریحی، ۱۳۷۵: ۵۵۲/۲) و در اصطلاح، حالتی است برای نفس که باعث اکتفا کردن آدمی به قدر حاجت و ضرورت است (نراقی، ۱۳۸۳: ۲۵۰).

قناعت سبب عزت و سربلندی و همچنین مایۀ سلامتی روان و تن آدمی است. قناعت موجب توانگری، پاک‌رایی و پاکدلی، تن‌آسانی و سلامتی و سرافرازی است. از همین رو حضرت علی (ع) افراد قناعت‌پیشه را داراترین و ثروتمندترین افراد می‌داند (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹).

بیهقی نیز قناعت را یکی از فضایل به شمار آورده و آن را از ویژگی‌های خردمندان دانسته است و در حکایتِ شدت بیماری و مرگ خوارزمشاه در عاقبت آدمی چنین داد سخن می‌دهد: «خردمند آن است که دست در قناعت زند که برهنه آمده است و برهنه خواهد گشت: آب خواه دست بشوی» (ص٤۸۹) که این مثل فارسی را در ذهن تداعی می‌کند: «چشمۀ حیوان ز قناعت بجوی» (دهخدا، ۱۳۸٦: ٦۱٦) و نیز «و توانگری به قناعت است نه بضاعت» (خضرایی، ۱۳۸۲: ۸۲۸) و این ضرب‌المثل عربی: «خُذ من الدهر ما صفا و من العیش ما کفی» (۱۱) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۵).

بیهقی همچون دیگر حکیمان، در مورد قناعت نظر مساعدی دارد و آن را یار خردمندان معرفی می‌کند که هر

کس به آن پناه ببرد در زندگی روی بدبختی و مفلسی را نخواهد دید.

٤. خردمندی و دوراندیشی

در روایات اسلامی بیش از آنچه تصور شود به گوهر عقل و خرد بها داده‌اند. در روایات، عقل به‌عنوان «اساس دین»، «رهوارترین مرکب»، «بهترین دوست» و در آخرت، معیار و «میزان برای تقرب الی الله» و «کسب پاداش» و ... معرفی شده است، چنانکه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «قوام المرء عقله و لادین لمن لاعقل له»؛ اساس موجودیت انسان عقل اوست و آن کس که عقل ندارد دین ندارد (پاینده، ۱۳۸۲: ٦۰۲).

خردمندی فضیلتی است که خداوند سبحان انسان را با آن آراسته است تا بتواند در مسائل فکری و نظری حق را از باطل و در مسائل علمی خیر را از شر تشخیص دهد. بیهقی نیز در داستان فضل با عبدالله طاهر در ضمنِ یاد کردن از بزرگواری‌های آن دو، خردمندی را از فضایلِ شمرده و از خرد و خردگرایی سخن به میان آورده است و ما را به استفاده از این موهبت الهی فرامی‌خواند: «... و خردمند که در این اندیشه کند تواند دانست که این بزرگان بر چه جمله بوده‌اند» (ص۲۹). در ضرب‌المثل‌های فارسی چنین آمده: «خردمند مردم نگردد ز کیش» (دهخدا، ۱۳۸٦: ۷۲۹) و در عربی: «العقلُ وزیر ناصح» (۱۲) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۱۹۸) و یا «العبدُ یقرع بالعصا و الحر تکفیه الاشارة» (۱۳) (همان: ۱۸۵).

از سوی دیگر بیهقی احتیاط و دوراندیشی را شرط خردمندی و آن را برای زندگی لازم و ضروری می‌داند و بارها به آن اشاره می‌کند: «و در امثال این است که قدر ثم اقطع؛ او نخست ببرید و اندازه گرفت پس بدوخت تا قبا تنگ و بی‌اندام آمد» (ص٤۰۹). در ضرب‌المثل‌های فارسی آمده است: «عاقل آن است که اندیشه کند پایان را» (خضرایی، ۱۳۸۲: ۷۵۵) و نیز «احتیاط شرط عقل است» (همان: ۷٦۹) و در مثل‌های عربی: «التدبیر نصف المعیشة» (١٤) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۱۰۱) و «من نَظَر فی العواقب سلم من النوائب» (۱۵) (همان: ۲۵۵).

ازو شادمانی ازویت غم است ازویت فزونی ازویت کم است
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۵)

هر چه عقل و دوراندیشی در آفاق زندگی انسان بیشتر و بهتر بدرخشد ارزش‌های اخلاقی، زندگی فرد و جامعه را نورانی‌تر می‌کند و انسان از مرزهای طبیعت و حیوانیت فراتر می‌رود؛ چه آنکه بسیاری از نگرش‌ها، انگیزه‌ها، باورها، عواطف، شناخت‌ها و آگاهی‌های انسانی، همه و همه در پرتو عقل و دوراندیشی شکل می‌گیرد.

۵. بخشیدن به هنگام قدرت

برخورداری از طبعی کریم و روحی بخشنده، از نعمت‌های بزرگ الهی است که همگان آن را ندارند. «این روحیهٔ لطیف و عالی از یک طرف ریشه در زهدگرایی و عدم اعتنا به دنیا دارد و از طرفی معلول احساس نوع‌دوستی و همدردی با سایر انسان‌هاست» (چوبینه، ۱۳۷۷:۳۹۰).

بیهقی حس خوبِ بخشیدن را می‌ستاید؛ به‌ویژه اگر این احساس هنگامی پیش بیاید که حق و قدرت از آنِ شخص بخشنده بوده و وی در نهایتِ توانایی و قدرت باشد و در این باره می‌گوید: «و این غایت حلیمی و کریمی باشد، چه نیکوست العفو عند القدرة» (ص۱۸۲). در ضرب‌المثل‌های فارسی چنین آمده: «گر عظیم است از فرودستان گناه/ عفو کردن از بزرگان اعظم است» (دهخدا، ۱۳۸٦: ۲۹۹) و یا «در گذشت لذتی است که در انتقام نیست». نیز در مثل عربی چنین آمده است: «**خیر العفو ما کان عند المقدرة** » (۱٦) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۹۸).

تأکید بیهقی بر این فضیلت پسندیده از آن روست که روحیهٔ گذشت از کوتاهی دیگران و نادیده گرفتن خطاهای آنان، نمونه‌ای از اخلاق نیک و بزرگی روح است زیرا در زندگی کمتر کسی دیده می‌شود که حقی از او تباه نشده و دیگران حرمت او را نشکسته باشند. از سوی دیگر شرط پایداری زندگی اجتماعی نیز عفو و گذشت است؛ چه آنکه اگر افراد جامعه از کوچک‌ترین لغزش یکدیگر چشم نپوشند زندگی بر همگان تلخ خواهد شد و روح صفا و صمیمیت

به‌کلی رخت برخواهد بست.

٦. دوستی

دوست تکیه‌گاهی برای انسان است که همراهی‌اش در مشکلات زندگی به فرد قوت قلب می‌بخشد و موجب احساس اطمینان بیشتر وی در طی طریق زندگی و خروج وی از تنهایی و وحشتِ انزوا می‌شود. به‌جا آوردن حق دوستی از اصول اخلاقی اسلام و از فضایل مهم اخلاقی محسوب می‌گردد که رعایت آن برای استحکام ارتباطات اجتماعی افراد جامعه ضروری و لازم است.

بیهقی نیز به اهمیت به‌جا آوردن حق دوستی و نقش آن در کشف ضعف و قوت‌های انسان واقف بوده و دوست خوب را پوشانندهٔ عیوب و یاری‌رسان در رفع آن‌ها و تقویت‌کنندهٔ نقاط مثبت انسانی دانسته که فرد را برای ارتباط بهتر با کل افراد جامعه آماده می‌کند؛ از این رو در نامهٔ امیر مسعود به قدرخان دوست خوب را این‌چنین معرفی می‌کند: «... و اندر دیدار کردن، شرط ممالحت را به‌جا می‌آرند و عهد کنند و تکلف‌های بی‌اندازه و عقود و عهود که کرده باشند به‌جای آرند تا خانه‌ها یکی شود و هم اسباب بیگانگی برخیزد» (ص٦٤). و معتقد است که «هرگز دوست دشمن نشود» (همان: ٧٦) و این همان امری است که در ضرب‌المثل‌های فارسی نیز بر آن تأکید شده و آمده است: «دوست آن باشد که گیرد دست دوست/ در پریشان‌حالی و درماندگی» (دهخدا، ١٣٨٦: ٨٣٦) یا در جای دیگر با این مضمون: «دوست به دنیا و آخرت نتوان داد/ صحبت یوسف به از دراهم معدود» (خضرایی، ١٣٨٢: ٥٢٣).

و در مثل عربی نیز بر اهمیت دوست چنین تأکید شده است: «**حافظ علی الصدیق و لو فی الحریق**» (١٧) (میدانی نیشابوری، ١٣٧٩: ٧٤).

لیک باید توجه داشت که هدف غایی فرد، کمال یافتن در ابعاد روحی و اخلاقی است، پس انتخاب دوست باید متناسب با این هدف والا باشد و همچنین بیهقی دوست خوب، راستگو، خیرخواه و جوانمرد را همانند برادری شایسته می‌داند که لازمهٔ زندگی و همچنین موجب حیات معنوی انسان است.

٧. تسلیم شدن در برابر قضا و قدر

قضا و قدر از مسلمات عقاید اسلامی است. حساسیت این موضوع بیشتر ناشی از تصور قضایای جنبی آن است که انسان از خود می‌پرسد آیا وی در برابر تقدیر از خود اختیاری دارد؟ آیا او در انجام کارهایش آزاد است؟

بیهقی در پند واندرزهای خویش از این مسئلهٔ مهم غفلت نکرده است و به مناسبت‌های مختلف این اصل اعتقادی را مطرح می‌کند و در برابر قضا و قدر، چارهٔ کار را خاموشی و تسلیم می‌داند؛ چنانکه می‌گوید: «و خاموشی بهتر با ایشان، هر کسی را که قضا به کار باشد» (ص٤٢١) که شاید بتوان این ضرب‌المثل فارسی را اشاره‌ای به آن دانست: «اگر تاج داری و گر درد و رنج/ همان بگذری زین سرای سپنج» (دهخدا، ١٣٨٦: ١٩٧) و این ضرب‌المثل عربی را نیز: «**اِذا حَلّت المَقادیر بَطَلَت التَدابیر**» (١٨) (میدانی نیشابوری، ١٣٧٩: ٧٧).

بیهقی در جای دیگر می‌گوید: «و قضا کار خویش بکرد؛ چنان باشد که خدای عز ذکره تقدیر کرده است، به قضا رضا داده‌ام و به هیچ حال بدنامی اختیار نکنم» (ص٤٤) که این حکمت یادآور این ضرب‌المثل فارسی است: «با چرخ ستیزه چه توان کرد» (دهخدا، ١٣٨٦: ٣٤٨) و این مثل عربی: «**أتی علیهم ذوأتی**» (١٩) (میدانی نیشابوری، ١٣٧٩: ١).

و این‌چنین، بیهقی همانند حکیم بزرگ، فردوسی، ما را به تسلیم و خاموشی در برابر قضا و قدر الهی دعوت می‌کند و آن را کاری بزرگ و خدایی می‌داند و چارهٔ آن تسلیم شدن در برابرش است.

ز خورشید تابنده تا تیره خاک گذر نیست از داد یـزدان پاک

(فردوسی، ١٣٧٣: ٥١٨)

٨. به یادگار گذاشتن نام نیک

بیهقی همچنین نام نیک را با کامجویی چند روزهٔ دنیا در تضاد می‌بیند و آرزومندان نام نیک را به کارهای بزرگ فرامی‌خواند که به فراخور آن کارها نامشان جاوید بماند. از این رو صاحبان قدرت را به نکونامی دعوت می‌کند و به آنان

یادآوری می‌کند که قدرت، وسیله و ابزار مناسبی است تا از خود، نامی نیک در دنیا به یادگار بگذارند.

«و هر کس از این حکایت بتواند دانست که این چه بزرگان بوده‌اند و همگان برفته‌اند و از ایشان این نام نیکو یادگار مانده است» (ص۲۲٦).

به‌جا گذاشتن نام نیک در ضرب‌المثل‌های فارسی چنین آمده است: «خنک آن‌که گیتی به بد نسپرد؛ یا خنک آن کس که تخم نیکی کشت» (دهخدا ۱۳۸٦: ۷٤۵) و در عربی نیز چنین: «**ادخار الرجال اُولی من ادخار المال**» (۲۰) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۱۰۷).

بنابراین، نام نیک داشتن با هوس‌های زودگذر دنیا در تضاد است و این بیشتر، فرصتی مناسب برای صاحبان قدرت و مقام است.

ببخشید و گسترد و خورد و سپرد برفت و جز از نام نیکی نبرد

(فردوسی، ۱۳۷۳: ٥٦)

۹. حسرت نخوردن بر گذشته

حسرت خوردن بر اموری که فرصت جبران آن گذشته است جز اختلال در کارکردهای روزانهٔ انسان نتیجه‌ای ندارد. به همین جهت بیهقی بر این مهم تأکید دارد که غم گذشته را نباید خورد و به گذشته نباید مشغول شد که برگشتنی نیست.

«و گذشته را باز نتوان آورد و تلافی کرد» (ص۸۷۸).

در مثل‌های فارسی آمده است: «امید نیست که عمر گذشته باز آید؛ یا آب ریخته با کوزه نیاید» (دهخدا، ۱۳۸٦: ۲۸۵).

نیز در عربی آورده‌اند: «**ذهب امس بما فیه**» (۲۱) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۱۱۱) یا «**الفائتُ لایستدرک**» (۲۲) (همان: ۲۱۸).

اهمیت این حکمت اخلاقی در تاریخ بیهقی زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم امروزه ریشهٔ بسیاری از بیماری‌های روانی مانند افسردگی، سرخوردگی، احساس بی‌کفایتی، ترس، حسد، حرص، نداشتن قدرت ریسک‌پذیری و ... به حسرت خوردن بر امورِ از دست رفته برمی‌گردد.

۱۰. عدالت و میانه‌روی

علمای اخلاق، عدالت را به معنای حدّ وسطِ افراط و تفریط و آن را فضیلتی می‌دانند که در فطرت انسان ریشه داشته است و جوامع برای دوام خود به آن نیازمندند. هدف از فرستادن پیامبران نیز برقراری قسط و عدالت در میان مردم بوده است. این عدالت، یا عدالت فردی است یا عدالت اجتماعی. عدالت اجتماعی زمانی محقق می‌شود که عدالت فردی در شخص درونی شود. به همین جهت بیهقی به ضرورت پایبندی به عدالت اجتماعی به‌ویژه در عالی‌ترین مقام زمان خویش توجه کرده است و آن را اساس حکومت دانسته و به شکلی زیبا و ظریف بیان کرده است.

«هر گاه پادشاه عطا ندهد و سیاست هم بر جایگاه نراند همه کارها بر وی شوریده و تباه گردد» (ص۱٤۵).

در ضرب‌المثل‌های فارسی نیز این‌گونه آمده است: «اگر شاه با داد و بخشایش است/ جهان پر ز خوبی و آسایش است (دهخدا، ۱۳۸٦: ۱۷۳).

و عرب حاکم عادل را سایهٔ خدا در زمین دانسته است: «**السلطان ظل الله فی أرضه**» (۲۳) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۱٤۰).

به جهت همین اهمیت، عدالت «از امهات فضایل اخلاقیه است، بلکه عدالت مطلقه، تمام فضایل باطنیه و ظاهریه و روحیه و قلبیه و نفسیه و جسمیه است، زیرا که عدل مطلق، مستقیم به همه معنی است» (خمینی، ۱۳۷۷: ۱۵۰).

رذایل

«صورت باطن نیکو نبود تا آنگه که چهار قوّت اندر وی نیکو نبود: قوّت علم و قوّت خشم و قوّت شهوت، و قوّت عدل میان این هر سه. اما قوّت علم بدان زیرکی می‌خواهیم که نیکویی وی بدان حد باشد که به‌آسانی راست از دروغ بازدارند اندر گفتارها و نیکو از زشت بازدارند اندر کردارها و نیکویی قوّتِ غضب بدان بود که اندر فرمان حکمت و شرع بود و نیکویی قوّت شهوت هم بدین بود که سرکش نبود و دستوری عقل بود؛ چنانکه طاعت آن بر وی آسان بود. و نیکویی قوّت عدل آن باشد که غضب و شهوت را ضبط می‌کند اندر تحت اشارت دین و عقل» (غزالی، ۱۳۷۱: ۲۰).

از این رو گرایش به رذایل و اجتناب نکردن از آن، انسان را از رسیدن به سعادت و کمال بازمی‌دارد و به عذاب اخروی دچار می‌گرداند و چون نتیجهٔ فعلِ اختیاریِ انسان است به گفتهٔ بیهقی (ص١٢٠) «خودکرده را درمان نیست» و در امثال گفته‌اند «**یداک اَوکتا و فوک نفخ**» (٢٤)؛ چه آنکه بنا بر ضرب‌المثلی عربی: «**الناسُ مجریونَ بأعمالهم**» (٢٥) (میدانی نیشابوری، ١٣٧٩: ٢٦١).

به همین دلیل بیهقی نیز همچون دیگر بزرگان عرصهٔ ادبیات در جای جای کتاب ارزندهٔ خویش، با برشمردن رذایل اخلاقی انسان‌ها را به اجتناب از آن‌ها فرامی‌خواند. حکمت‌های اخلاقیِ مربوط به اجتناب از این رذایل را در موارد زیر می‌توان دسته‌بندی کرد.

١. حرص و آز

حرص و آز نتیجهٔ شوم حبّ مفرطِ انسان به دنیاست و از جمله صفات ناپسندی است که انسان را به نابودی و تباهی می‌کشاند. بیابانی است تاریک و بی‌انتها که گرفتار آن، هر چه از اموال دنیا جمع کند باز در فکر تحصیل مال بیشتر است و هر چه به دست می‌آورد باز می‌طلبد و چشم او را جز خاک چیزی پر نمی‌کند.

بیهقی، حکیم اندرزگوی پارسی نیز حرص و آز را کشنده دانسته و ما را از این رذیلت برحذر داشته است و پرهیز از آن را نشان انسانیت دانسته و می‌گوید: «تمام مردی باشد که چنین تواند کرد و گردن حرص و آز بتواند شکست» (ص٤٠٤).

در ضرب‌المثل‌های فارسی نیز این‌گونه تعبیر شده است: «تن مرد بی آز بهتر که گنج» (دهخدا، ١٣٨٦: ٥٥٣) و در مثل‌های عربی نیز آمده است: «تقطّعُ اعناقَ الرجال المطامع» (٢٦) (میدانی نیشابوری، ١٣٧٩: ٣٢٤).

بیهقی نیز بسان فردوسی علت اصلی رنج و مصیبت آدمی را حرص و آز و دنیاپرستی و غفلت از آخرت می‌داند.

زآزوفزونی برنجی همی — روان‌راچرابرشکنجی همی
توراآزگردجهان گشتن است — کس آزردن و پادشاکشتن است

(فردوسی، ١٣٧٣: ١٤٧٢)

٢. در اختیار نداشتن زبان و سخن‌چینی

یکی دیگر از آفات زبان که از رذایل اخلاقی به شمار می‌آید نمّامی و سخن‌چینی است؛ یعنی در اختیار نداشتن زبان خود؛ و نقطهٔ مقابل سخن‌چینی، عیوب خویش دیدن است. نمامی و سخن‌چینی که موجب فتنه و فساد است از پست‌ترین و قبیح‌ترین افعال به شمار می‌آید؛ چه آنکه نه‌تنها خودِ سخن‌چین را به ورطهٔ نابودی و ورود به رذایل دیگری همچون دروغ، مکر، خیانت و ... می‌کشاند فساد و تباهی جامعه را نیز به دنبال دارد. از این رو در قرآن مجید بسیار نکوهش شده تا آنجا که می‌فرماید: «**وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ**» (همزهٔ/١)؛ وای به حال هر که عیب‌جو وطعنه‌زن باشد.

بیهقی نیز در نظام اخلاقی خویش، ما را به دوری از این صفت توصیه می‌کند که اگر به عیوب خود مشغول باشیم و آن‌ها را برطرف کنیم و بر زبان خود چیره شویم هیچ فساد و تباهی متوجه ما نخواهد شد؛ چه آنکه: «زشت است که مردم عیب خویش را نتواند دانست» (بیهقی، ١٣٨٣: ١٥٦) که در مثل گفته‌اند: «از دیدن عیب دیگران اعمی شو/ در دیدن عیب خویشتن احول باش» (دهخدا، ١٣٨٦: ١٣١).

تنها راه دوری از این عمل زشت، کنترل زبان و جلوگیری از هر گونه بیهوده‌گویی است که این یکی از موارد محاسبهٔ نفس است زیرا «ناچار از حدیث حدیث شکافد» (بیهقی، ١٣٨٣: ٦٥٤).

در مثل آمده است: «آدمی از زبان خود به بلاست» (دهخدا، ١٣٨٦: ٢٦)، یا در مثل عربی: «**ایاک و أن یضرب لسانُکَ عنقک**» (٢٧) (میدانی نیشابوری، ١٣٧٩: ١٧٣).

بیهقی معتقد است عیب‌جویی، عاقبت خوبی ندارد و سبب آبروریزی عیب‌جو می‌شود و همچنین هیچ کس بی‌عیب نیست و عیب‌جو باید اول عیب خود را در نظر آورد.

٣. دل بستن به دنیا

اعتقاد به معاد، پس از توحید مهم‌ترین اصل اعتقادی و مؤثرترین وسیلهٔ نجات از سرگردانی بشر و تصحیح مسیر حرکت انسان است. یاد مرگ که در معارف اسلامی ما بدان تأکید کرده‌اند سبب خودسازی و آمادگی برای مواجهه با آن

و سازندگی نفسانی است. باور داشتن به زوال‌پذیری دنیا، محدود بودن عمر آدمی و ملاقات حتمی با مرگ، انسان را از بشر دنیایی به بشر خدایی تبدیل می‌کند. «خضوع، تذلل و عدم غرور و خودخواهی در برابر خدا و خلق، از برکات یاد مرگ است و بالطبع زوال احساس ناپاک خودپرستی و خودخواهی از دل و نفس آدمی، باعث می‌شود وی برای تمتعات اندک و زودگذر دنیوی دست به جنایت نیالوده و همواره در صلاح و نیکی گام بردارد» (چوبینه، ١٣٧٧: ٨٨).

معلم حکمت ما نیز همچون دیگر ادیبان، در این وادی فراوان قدم زده است و با یاد کردن از مرگ، ما را از دلبستگی و فریفته شدن به دنیا برحذر می‌دارد و در پایان بسیاری از داستان‌ها به‌ویژه حسنک وزیر به این مهم اشاره می‌کند:

«در میانهٔ این تاریخ چنین سخن‌ها از برای آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته‌شدگان بیدار شوند و هر کس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد» (ص٢٤١). فردوسی نیز چنین می‌سراید:

ز روز گذر کردن اندیشه کن پرستیدن دادگر پیشه کن

(فردوسی، ١٣٧٣: ٤١٠)

بیهقی همچنین می‌گوید: «فصلی خوانم از دنیای فریبنده، به یک دست شکر پاشنده به دیگر دست زهر کشنده، گروهی را به محنت آزموده و گروهی را پیراهن نعمت پوشانیده تا خردمندان را مقرر گردد که دل نهادن بر نعمت دنیا محال است» (ص٥١٢) که به این ضرب‌المثل فارسی پهلو می‌زند: «به سرای سپنج مهمان را/ دل نهادن همیشگی نه رواست» (دهخدا، ١٣٨٦: ٢٠) زیرا «**إن السلام منها ترک ما فیها**» (٢٨) (میدانی نیشابوری، ١٣٧٩: ١١٢).

نیز بیهقی در جای دیگر چنین می‌گوید:

«نان همسایگان دزدیدن و به همسایگان دادن در شرط نیست و بس مردی نباشد و ندانم تا این نوخاستگان در این دنیا چه بینند که فراخیزند و مشی حطام گرد کنند و از بهر آن خون ریزند و منازعت کنند و آنگاه آن را آسان فروگذارند و با حسرت بروند. ایزد عز ذکره بیداری کرامت کناد بمنه و کرمه» (ص٦٣٩) چه آنکه «جهان یادگار است و ما رفتنی/ به مردن نماند به گز گفتنی» (خضرایی، ١٣٨٢: ٣١٣).

و از این رو اعتماد بر این دنیا نشاید که روزی بر وفق مراد است و روزی بر خلاف آن و این همان است که عرب در مثل آورده که «**سهم لک و سهم علیک**» (٢٩) (میدانی نیشابوری، ١٣٧٩: ١٤٤).

معلم اخلاق ما بیهقی، کارسازترین اندرزها را ضمن بیان زوال‌پذیری و ناپایداری دنیا دارد و در این زمینه، سبک نویسندگی و چگونگی آغاز و انجام حکایت‌ها وی را یاری می‌کند تا بتواند در این میدان اخلاقی به‌زیبایی پند و اندرز دهد، روح خواننده را متأثر کرده و او را از دنیا گریزان کند و مشتاق حقیقت و آخرت گرداند و از آنجا که اقتضای پند واندرز، تکرار است تا اثربخش باشد از تکرار به دور نمانده، لیک تکرار وی شیرین و جذاب است.

تأکید بر محاسبه و نتیجهٔ اعمال

یکی از سنت‌های کلی الهی در جهان طبیعت، عکس‌العمل کارهای انسان‌ها در زندگی است؛ عکس‌العمل‌هایی که رابطهٔ علّی و معلولی با گناه و جرم دارند و از آن به مکافات دنیوی اعمال یا اثر وضعی گناه تعبیر می‌شود.

بیهقی نیز مکافات عمل را امری اجتناب‌ناپذیر شمرده و معتقد است بعضی از اعمال ما گذشته از عذاب در آخرت، مستوجب رنج در دنیاست. به همین دلیل در پایان برخی داستان‌ها ما را از ظلم کردن برحذر می‌دارد و می‌گوید ظلم ظالم عمرش کوتاه است و ظالم در آخر مورد ظلم واقعَ می‌شود؛ چنانکه در پایان حکایت حسنک وزیر و همچنین در نامهٔ ترکمانان دربارهٔ صلح، در مورد ظلم و ستم بوسهل زوزنی این‌چنین روایت می‌کند: «و اگر زمین و آب مسلمانان به غضب ستد نه زمین ماند و نه آب، و چندان غلام و ضیاع و اسباب و زر و سیم و نعمت هیچ سود نداشت» (ص٢٣٥)؛ چه آنکه یادآوری این امر موجب می‌شود فرد به عاقبت‌اندیشی و در نهایت سعادت و کمال رهنمون شود. البته تأکید بر مکافات در دنیا به معنی غفلت از محاسبهٔ قیامت نیست، چه آنکه خداوند بر جزای گناهان در آخرت و دوزخ و پاداش عبادت‌ها و کارهای نیک در بهشت و نعمت‌های آن تأکید فراوان کرده است. بیهقی نیز این مهم را چنین نوشته: «و

از این قوم کس نمانده است و قیامتی خواهد بود و حسابی بی‌محابا و داوری عادل و دانا و بسیار فضیحت‌ها که از این زمین خواهد بود» (ص۷۱٤).

در امثال فارسی نیز چنین تعبیر شده است: «مزرع سبز فلک دیدم و روی مه نو/ یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو» (خضرایی، ۱۳۸۲: ٤۷٦) یا «از مکافات عمل غافل مشو/ گندم از گندم بروید جو ز جو» (همانجا) و در مثل‌های عربی با این تعبیر: «**من یزرع الشوک لایحصد به العنب**» (۳۰) (میدانی نیشابوری، ۱۳۷۹: ۱۳۱).

بیهقی در همهٔ این پند واندرزها و حکمت‌ها به اثر گناه اشاره می‌کند؛ همچنان‌که قرآن مکافات دنیوی اعمال را امری اجتناب‌ناپذیر شمرده است و فردوسی می‌گوید:

زمانه ز بد دامن اندر کشید مکافات بد را بد آمد پدید

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۹۳۵)

بحث و نتیجه گیری

بیهقی نویسندهٔ سبک بینابین یعنی همان سبک خراسانی در مقایسه با دورهٔ قبل از خود، به وسعت بیشتری از زبان عربی استفاده کرده و در برخی موارد کلمات، عبارت‌ها و حتی جمله‌های عربی را بدون تغییر و مستقیمًا به کار گرفته و همین امر بر دشواری فهم متن تاریخ وی افزوده است. این امر گذشته از اقتضای عصر وی که ادبیات را به سمت نثر مصنوع سوق داد، نیز به جهت تسلط کم نظیر وی بر زبان و ادبیات عرب بوده است.

در سبک بیهقی آرایه‌های ادبی خاصی نهفته است که کشف رموز آن، مجال را برای پژوهش‌های زیبایی‌شناسی متون فراهم می‌سازد. از جملهٔ این آرایه‌ها، حکمت‌های اخلاقی و پند و اندرزهای موجود در روایت‌های تاریخی وی بوده که می‌توان متناسب با آن‌ها ضرب‌المثل‌هایی را در فارسی و عربی معادل‌یابی کرد.

در بررسی حکمت‌های اخلاقیِ تاریخ بیهقی می‌توان گرایش نویسنده را در سوق دادن خوانندگان به کمال‌طلبی از طریق تشویق آن‌ها به فضایل و برحذر داشتنشان از رذایل لمس کرد و تأکید بیشتر وی بر فضایل در مقابل رذایل را می‌توان گویای تمایل بیشتر وی به امر به معروف در مقابل نهی از منکر و نیز حس کمال‌طلبی او دانست.

پی‌نوشت‌ها

۱. معلقات سبع به هفت چکامهٔ بلند گفته می‌شود که از ادبیات عصر جاهلی عرب به یادگار مانده و از نظر گنجینهٔ واژگانی بسیار غنی بوده و به لحاظ قرآن‌پژوهی اهمیت ویژه‌ای دارد. سرایندگان این هفت معلقه به روایت ابن الأنباری و زوزنی عبارتند از: امرؤ القیس، طرفهٔ بن العبد، زهیر بن أبی سلمی، لبید، عمرو بن کلثوم، عنترهٔ بن شداد و حارث بن حلزه.

۲. بی‌وفایی شما کاری نوپدید و شگفت نیست ولی پیمان به سر بردن شما از نوپدیدترین رسم‌های تازه است. در پیمان‌شکنی شما شأنی نیست و کار بزرگی نباشد. امر مهم در طمع من و گرویدنم به گفتار دروغ و نیرنگ‌هاست.

۳. لازم به ذکر است که ترجمهٔ تحت اللفظی ضرب‌المثل‌ها درست نیست و باید معادل آن به فارسی آورده شود ولی از آنجا که معادل آن‌ها در متن آورده شده ترجمهٔ تحت اللفظی آن تنها برای اطلاع از مفهوم لفظی واژگان عربی است.

٤. صبر کلید گشایش و پیروزی است.

۵. صبر اگر تلخ است میوه‌اش شیرین است.

٦. کسی که صبر کند پیروز می‌شود.

۷. صبر چارهٔ کسی است که هیچ چاره‌ای ندارد.

۸. کمی صبر کن که بعد از سختی آسانی است.

۹. هر کاری زمان و تدبیر خاص خود را دارد.

۱۰. سختی‌ها در نهایت از میان می‌رود.

۱۱. از روزگار، خوبی‌های آن را و از زندگی به میزان نیاز برگیر.

۱۲. عقل، وزیر (مشاور) دلسوز است.

۱۳. برده را با عصا (چوب) تنبیه می‌کنند ولی برای آزاده اشاره‌ای کافی است.

۱٤. خردمندی نیمی از زندگانی است.

۱۵. کسی که به عاقبت کار بیندیشد از مصیبت‌ها در امان است.

۱٦. بهترین گذشت، گذشت به هنگام قدرت داشتن است.

۱۷. دوست خود را نگاه دار حتی اگر در آتش باشد.
۱۸. وقتی قضا و قدر فرود آید خردمندی را سود ناید.
۱۹. آنچه آمدنی بود بر آن‌ها فرود آمد.
۲۰. ذخیرهٔ انسان (انسان‌هایی که از شخص به نیکی یاد کنند) بهتر از ذخیرهٔ مال است.
۲۱. دیروز با حوادث آن گذشت.
۲۲. از دست رفته دگر باز نیاید.
۲۳. پادشاه (حاکم) سایهٔ خدا در زمین اوست.
۲٤. خودم کردم که لعنت برخودم باد.
۲۵. انسان‌ها دربند اعمال خویشند.
۲٦. طمع، سر انسان را به باد می‌دهد.
۲۷. برحذر باش از اینکه زبانت سرت را بر باد دهد.
۲۸. آسایش، در رها کردن دنیا و وابستگی‌های آن است.
۲۹. بخشی برای تو و بخشی به زیان توست.
۳۰. کسی که خار بکارد انگور درو نمی‌کند.

منابع

قرآن مجید.

نهج البلاغه (۱۳۸۵). ترجمهٔ محمد دشتی. قم: پارسیان.

بیهقی، محمد بن حسین. (۱۳۸۳). **تاریخ بیهقی**. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: مهتاب.

بهار، محمدتقی (۱۳۸٤). سبک‌شناسی. تهران: امیرکبیر.

پاینده، ابوالقاسم (۱۳۸۲). **نهج الفصاحه**. تهران: دنیای دانش. چاپ چهارم.

جوهری، ابونصر اسماعیل بن حماد/ (۱۳۹۹). **صحاح اللغة**. بیروت: دار العلم للملایین.

چوبینه، سجاد (۱۳۷۷). حکمت نظری و عملی در شاهنامه فردوسی. شیراز: نوید.

خضرایی، امین (۱۳۸۲). فرهنگنامهٔ امثال وحکم ایرانی. شیراز: نوید.

خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۸۳). تصحیح تاریخ بیهقی، تهران: مهتاب

خمینی، روح الله (۱۳۷۷). **شرح حدیث جنود عقل و جهل**. تهران: مؤسسهٔ چاپ و نشر عروج.

الخوری الشرتونی، سعید (۱۹۹۲). **اقرب الموارد فی فصح العرب و الشوارد**. بیروت: مکتبهٔ لبنان.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸٦). امثال و حکم. تهران: امیرکبیر.

ـــــــــ (۱۳٤۱). لغت‌نامه. تهران: سیروس.

دیلمی، حسن بن محمد/ (۱۳۸۳). **ارشاد القلوب**. ترجمه عبدالحسین رضایی. تهران: اسلامیه.

رضی، احمد (۱۳۸۳). «داستانوارگی تاریخ بیهقی». **نامه فرهنگستان**. س٦ (۳)، ص۱.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲). «خرد و خردگرایی در شاهنامه». مجلهٔ ادبستان. ش٤۲، ص۲۱.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۷). **سبک‌شناسی نثر**. تهران: میترا.

صفا، ذبیح الله (۱۳۸۲). گنجینهٔ سخن. تهران: امیرکبیر.

طریحی، فخرالدین محمد (۱۳۷۵). **مجمع البحرین**. تحقیق سید احمد حسینی اشکوری، ج۲. مکتبة المرتضویة.

غزالی، محمد (۱۳۷۱). **کیمیای سعادت**. ترجمه احمد آرام. تهران: گنجینه.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳). **شاهنامه**. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳٦۹). **اصول الکافی**. ترجمه جواد مصطفوی و هاشم رسولی. تهران: کتابفروشی علمیهٔ اسلامیه.

معین، محمد (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی. تهران: اشجع.

میدانی نیشابوری، ابوالفضل احمد بن محمد (۱۳۷۹). **فرائد الأدب**. ترجمهٔ امیر شاهد. اصفهان: جهاد دانشگاهی.

نراقی، محمد مهدی (۱۳۸۳). **جامع السعادات**. نجف: منشورات جامعة النجف الدینیة.

نفیسی (ناظم الاطباء)، علی‌اکبر (۱۳۸۳). فرهنگ. با مقدمه محمدعلی فروغی. تهران: خیام.